

سم پاش قهرمان

هیرو افشار

آرمین شریفه بار دیگر دست به قلم برده و اسباب کمی سرگرمی فراهم کرده است. از وی نوشته‌ای با عنوان «معیشت و کار در چنبره‌ی تناقض» در نشریه‌ای که «آماتور و بی‌تاثیر» نیست، چاپ شده. در طول خواندن این نوشته مدام سوالی ذهنم را درگیر می‌کرد؛ او مخاطب را به سخره گرفته یا واقعاً با جدیت چنین نوشته‌ای را منتشر کرده است. حتی با توجه این گفته که «من هیچ وقت نشریه‌هایی این چنین آماتور و بی‌تاثیر را جدی نگرفته‌ام» به ظن خود متقن می‌شدم. در واقع برایم این سوال برجسته شد که چگونه کسی که می‌گوید «هدف از این نوشته پلمیک (با معیشت و کار) نیست» چند خط بعد می‌تواند هدف را «نقد جهت‌گیری مسلط بر معیشت و کار» اعلام کند. مدعی است «اگر رفقای معیشتی به فضایی اپوزیسیون‌وار، مسموم و فرقه‌ای ورود پیدا نمی‌کردند حاضر به پلمیک سازنده و موثر بود» پس معنی انتشار این نوشته چیست؟ یا پلمیک نیست یا مخرب و بی‌تاثیر است. خنده‌های ما و جدیت وی منطبق‌اند.

زمان برای شریفه ایستا است. همان لحظه که نوشته وی منتشر شد، حقیقت نور خود را بر ذهن مخاطب ساطع می‌کند. همین دلیلی می‌شود بر ارجاعات بی‌ربط و ناقص با اسم‌های بزرگ. همین که شریفه می‌نویسد تمام است.

مارکس، انگلس و لنین در جیب شریفه قرار گرفته تا هر لحظه که اراده کرد دنیا را با بشکنی جابجا از پایین تا بالا فتیله پیچ کند. استدلال کیلویی چند؟ شریفه گفته موضع کارگری دارد، پس دارد. سوسیالیسم آن است که او گفته. هر چه هم مزاحمت هست از سموم مذهبی و قومی است. سم‌کشی هم که ایشان باشد وامصیبتاه، همه پوپولیست‌ها و آنتی‌گلوبالیست‌هایی که برای غرب و لیبرالیسمش احترام قائل نباشند، پیف پیف. اصلاً همین که شریفه زیر کلمات را خط کشیده کافی است و دیگر لزومی بر توضیح نیست. شریفه شیر با «یال و کوپال» است نه مانند این شرقی‌های بی‌احترام به مدرنیسم و لیبرالیسم درگیر رئال پلنیتیک.

برای شریفه هیچ واقعیتی معنی ندارد، تحلیل مشخص از شرایط مشخص اصطلاحی می‌شود برای تحمیل تمایلات ذهنی وی بر واقعیت‌ها. چه کسی گفته شرایط آماده نیست مگر شریفه و شرکا حضور ندارند. دنیا کوچک و ساده‌دلانه وی، قهرمانان زودپز کم ندارد که چیزی نمانده هر کدام به رهبری بدل شوند و فوری سوار بر اسب جنبش‌ها بتازند. اگر پشه‌ها مزاحم شیر ژیان نشوند اتحاد محقق می‌شود و هیچ پشه‌ای تاب سم‌پاشی قهرمان را ندارد. دار و دسته سم‌پاش در تمام شبکه‌های اجتماعی آماده رزم‌اند. قهرمانان، گوشی به دست راست و پلاکارد سرخ در دست چپ سلفی امروز را هم می‌گیرند و با خیال راحت و وجدان انقلابی آسوده به خانه برمی‌گردند.

سرمایه‌داری در فهم شریفه شاهکار دیگری است و دیالکتیک ذهن و عین را هم که با یک چشم به هم زدن آفهبونگ کرده و روح هگل تا لوکاچ را در

کسری از ثانیه به لرزه در آورده است. مارکس که «م» مانیفست را نوشت شرایط عینی محقق شده است. شرایط ذهنی هم که دیگر کاری ندارد، همان اتحاد است که با استفاده از سمپاش شریفه سر و تهش هم می‌آید. فرمول این آش شله قلمکار مانند حقیقت برای شریفه ساده است؛ نخست عین را با کاردک از ذهن جدا می‌کند، عین که با نوشتن مانیفست تفت داده شد؛ ذهن می‌ماند که همان «فاعل انجام کار؛ طبقه کارگر» و مانع اصلی انقلاب که مستلزم «واکسینه کردن طبقه کارگر از هر نوع ویروس قومی و مذهبی» است. پس مارکس، انگلس و لنین از زبان شریفه دستورکار را ارائه داده‌اند و دشمن طبقه کارگر دیگر مذهب و قومیت است، نه بورژوازی. پرولتاریا باید با مذهب و قومیت بجنگد تا متحد شود. کمی هم شعار چاشنی کار می‌کند و مدعی می‌شود «ریشه دنیوی» مذهب و قومیت را هم می‌یابد، از بس که ماتریالیست است.

اما مشکل معیشت و کار از نظر شریفه مخالفت با حل مساله ملی نیست بلکه مشکل از جایی ناشی می‌شود که معیشت و کار با نوع استقلال خواهانه‌ی ملی‌گرای مخالف است. معیشت و کار متهم به کاسبکاری است زیرا با خواست فوری استقلال مخالف است. شریفه معترض به قرار گرفتن معیشت و کار در کنار طیفی است که به «مسائل منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای» چشم دارد. طبقه کارگر موجود در جیب شریفه هیچ کاری به این مسائل پیش پا افتاده منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای ندارد و همیشه خواستار سمپاشی فوری و تضمینی است. سبک نوشته‌ی شریفه استدلالی نیست بلکه بر اساس «اعلام نظر» است. در اکثر موارد برای مشخص شدن مسائل به «اعلام نظر» اکتفا می‌کند. بر

همین منوال اعلام می‌کند که سوسیالیست بودن یعنی داشتن برنامه و برای شریفه برنامه در حرف مشخص است؛ دیکتاتوری پرولتاریا و در عمل برنامه استقلال کردستان (در ۲۰۱۷) که اگر چه تئوری برنامه را مارکس بیان کرده ولی برنامه عملی از اورشلیم پست با بارزانی (در ۲۰۱۷) هماهنگ شده است. از متد که می‌گوید مو به تن آدم سیخ می‌شود، آنگاه که مارکسیسم را گرو می‌گذارد که «برای فهمیدن مساله کرد، قبل از هر چیز سراغ جنبش ملی کرد» می‌رود. برای شریفه گفتن یعنی شدن. همین که گفت «بررسی تاریخی-اقتصادی جنبش ملی کرد» دیگر حتی یک جمله برای آبروداری کوچک‌ترین ربطی به هر نوع از بررسی تاریخی یا اقتصادی در این نوشته یافت نمی‌شود. شریفه گفته پس شده، تمام.

شریفه «بی اما و اگر» است و «جواب فوری، سر راست و سیاسی به مساله» دارد؛ «محیط کار و فعالیت و زندگی کارگران بایستی از انواع سموم قومی و مذهبی امن باشد و این را تنها ما می‌توانیم تضمین کنیم». آدم را یاد تبلیغ کرم حلزون و سرویس قابل‌مسه هشت پارچه می‌اندازد. حرف است دیگر، تضمین حرفی که از باد معده برمی‌خیزد بر عهده هیچ کس نیست حتی ساطع کننده. مکانیکی و ایستا بودن شاخ و دم ندارد همین است. این سطح از پرت بودن از درک سرمایه‌داری و سازوکارهایش با این همه ادعا کم‌نظیر است. برنامه سم‌پاشی که اجرا شود هر کارگری که تمایل مذهبی یا قومی از خود نشان داد با حشره کش شریفه و شرکا مورد عنایت قرار می‌گیرد. نظریه‌ی ایدئولوژی را هم بگذار در کوزه چون ممکن است اتحاد را خدشه‌دار کند و کارگری اعلام

کند مذهب یا قومیت دارد. برای مواجهه با مذهب و قومیت نباید صبر داشت و به جای مبارزه طبقاتی، مبارزه با مذهب و قومیت باید در دستور کار قرار بگیرد. مبارزه طبقاتی برای شریفه همان مبارزه با مذهب و قومیت است. اما این ادعاها در ایدئولوژی‌های بورژوازی همیشه روی دیگری نیز به خود می‌گیرد و در مورد مشخص شریفه، حمایت از فراندوم استقلال کردستان عراق (یادمان باشد در ۲۰۱۷) است.

دو بحث دیگر هم مورد عنایت و لجن‌مالی شریفه قرار می‌گیرد. نخست «تحلیل مشخص از شرایط مشخص» که باز به اعلام نظر شریفه و نه توضیح بیشتر منجر می‌شود. بیان لنینی مساله تحلیل مشخص در مضحک‌ترین شمایل خود ارائه می‌شود:

«تحلیل مشخص از شرایط مشخص است که معلوم می‌کند چرا خواست استقلال کردستان از سوی بارزانی در سال ۲۰۱۴، زمانی که داعش به شهرهای عراق حمله می‌کند، نباید مورد حمایت طبقه کارگر باشد اما از فراندوم برای استقلال در سال ۲۰۱۷ باید حمایت کرد!»

استقلال کردستان در سال ۲۰۱۷ تغییر به نفع سیاست پرولتری را میسر می‌کند اما در ۲۰۱۴ غیرممکن است. استقلال کردستان پرولتاریای خاورمیانه را متحدتر و متشکل‌تر و توازن قوا را جابجا می‌کند. تحلیل مشخص شریفه نشان از مترقی بودن کردستان ۲۰۱۷ و کردستان ۲۰۱۴ ارتجاعی است. بماند که مسائل منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای ربطی به طبقه کارگر موجود در جیب شریفه ندارد. پس تحلیل مشخص از کدام شرایط مشخص وقتی تحلیلش

منطبق با تحلیل بنیاد دموکراسی واشنگتن است و شرایطش را پایگاه امپریالیسم در خاورمیانه تضمین می‌کنند.

با روشن شدن این ماجرا ناگاه مجبوریم به عقب برگردیم. همین شریفه که گفته بود «دوری کامل از رادیکالیسم طبقاتی و سازش با جناح‌هایی از بورژوازی» انحطاط و گسیختگی در چپ امروز به وجود آورده است و یک دسته فرصت‌طلب پشت حماس، حزب الله و روسیه را گرفته‌اند، همانطور که در انقلاب ایران هم برخی جریان‌های پست جناح‌هایی از بورژوازی صف کشیدند. خلاصه یک سری کج فهمی و انحراف تیشه به ریشه تحقق سوسیالیسم شریفه زده است. این ناهلان مدعی «آماده نبودن شرایط» هستند و به نام «تاکتیک و شرایط مشخص» پشت جریان‌های بورژوایی ایستاده‌اند. همه‌اش هم برمی‌گردد به عدم درک مارکس و نفهمیدن شرایط ذهنی و عینی برای انقلاب. اما با معلوم شدن ضرورت حمایت طبقه کارگر از کردستان در ۲۰۱۷ ماجرا بسیار عجیب می‌شود و شریفه که حاضر به قبول هیچ چیزی کمتر از سوسیالیسم نبود و جز خود و شرکا، سایر جریان‌ها را به صف کشی پست بورژوازی متهم می‌کند، ناگاه سر از صف بارزانی در ۲۰۱۷ در می‌آورد. شریفه که نالان از پشت جریان‌های بورژوایی رفتن دیگران به بهانه‌ی منافع درازمدت طبقه کارگر و به نام تحلیل مشخص از شرایط مشخص است و خودش به کمتر از سوسیالیسم فوری در همین لحظه راضی نیست با چرخش انگشتی قطب‌های جهان را جابجا کرده و به بهانه حق مردم کردستان سر از جریان بورژوایی بارزانی در می‌آورد. آخر گفته بود «ما بعنوان فعالین رادیکال جنبش کارگری، دنبال نخود سیاه نیستیم» و بهانه آماده نبودن شرایط عینی و ذهنی را از

هیچکس نمی‌پذیریم. مهملات و اراجیف بافتن و چسپاندن واژگان کنار هم آخرش همین می‌شود، همین‌جا که قوانین مارکس شریفه و تحلیل مشخص لنین شریفه به تناقض بر می‌خورد. این تناقض کاملاً مربوط به ذهن شریفه نیست و تا سطحی به تناقضات سرمایه‌داری و نمودش در انسان‌های فرومایه‌ی پست‌مدرنی چون شریفه برمی‌گردد.

در پایان نوشته بحث «حق تعیین سرنوشت ملل» را با دو نکته توضیح می‌دهد. پیش از آن‌که به این قسمت وارد شویم شریفه شاهکار دیگری خلق می‌کند که پاسخ ابهامات و تناقضات پیشین در آن نهفته است. او معتقد است پس از فروپاشی شوروی جهان دو دوره را از سر گذرانده است؛ دوره یک قطبی و دوره چندقطبی. در دوره یک قطبی «جنبش‌های آزادی‌خواه به سمت غرب می‌رفتند» و در دوره چندقطبی که «مساله ملی دوباره در مقابل نیروهای جدی و مسئول در قبال سرنوشت جامعه قرار گرفت». پس مساله حل شد. سال ۲۰۱۴ دوران تک قطبی بود و «جنبش آزادی‌خواه» استقلال کردستان مرجع بود و یک باره در سال ۲۰۱۷ دوران چند قطبی بر مشروعیت استقلال کردستان مهر تایید می‌زند. چنین استدلالی تنها از ذهن منجمد و مکانیکی شریفه بیرون می‌آید. زمان برای شریفه همین‌گونه ایستا و ساکن است. جهان با حکم شریفه چرخید و دنیا چندقطبی شد.

به نکات انتهایی بازگردیم. «در سنت مارکسیستی» به روایت شریفه «حق ملل در تعیین سرنوشت خویش فقط یک معنی دارد و آن یعنی حق تصمیم‌گیری جمعی هر «ملتی» در مورد جدا شدن و تشکیل کشور مستقل

خویش، آن هم نه تمامی «ملل» بلکه آن‌هایی که مساله ملی دارند.» پس مبارزه طبقاتی کجاست. مگر نه آن که حقیقت ساده بود. حقیقت ساده‌لوحانه نهایتش همین‌جا است. تحلیل مشخص و شرایط مشخص هم فراموش می‌شود، هر ملتی که مساله ملی داشت حق دارد جدا شود. کی و کجا مهم نیست، سنت مارکسیستی به روایت شریفه حوصله مسائل منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای ندارد. چند پاراگراف قبل اعلام نظر کرده بود باید «در جدایی صرب از کروات، مساله‌ای به نام مساله ملی را به رسمیت شناخت» و حالا تز «هر ملتی» جایش را پر کرد. بالاخره مگر صرب‌ها هم ملتی نبودند. نکند آن‌ها مساله ملی نداشتند و یا تصمیم جمعی صرب‌ها ماندگاری یوگسلاوی بود؟ پایداری و استواری تزه‌های شریفه به یک صفحه هم نمی‌کشد. تا اطلاع ثانوی مبارزه طبقاتی را در طاقچه گذاشت، زیر پای تحلیل مشخص از شرایط مشخص را خالی کرد و تا چشم چرخاندیم از آستینش شعبده‌ای جدید بیرون جهید.

ایراد دوم شریفه بسیار طلایی و هوشمندانه است. «به رسمیت شناختن حق ملل در تعیین سرنوشت خویش در مورد هر قوم یا ملتی نیست بلکه به ملت‌هایی مربوط است که مساله ملی دارند.» تا نکند «هر نوع جنبش ارتجاعی و عقب‌مانده» ادعایش را کند. سنج‌های نهایی شریفه تیر آخر بود. اولاً از کجا بدانیم یک ملت مساله ملی دارد یا نه؟ هر ملتی که جنبش ملی داشت پس مساله ملی دارد؟ مگر نه اینکه شریفه می‌گوید «برای فهمیدن مساله کرد، قبل از هر چیز سراغ جنبش ملی کرد» رفت. پس هر ملتی که جنبش ملی مشابه وسعت تاریخی جنبش ملی کرد داشت، مساله ملی دارد؟ یا شاید باید

شرایط اقتصادی-تاریخی مشابه کردها داشت که خود شریفه این‌چنین درخشان در این نوشته از بن و ریشه واکاوی‌اش کرد. اصلاً ملت‌هایی که مساله ملی ندارند چرا باید سراغ حق تعیین سرنوشت ملی بروند. در هر ملتی گرایش ناسیونالیستی وجود دارد نه مساله ملی. وجود ناسیونالیسم به معنای وجود مساله ملی نیست و هیچ معنی ندارد مثلاً مضحک است در آمریکا یا فرانسه کسی ادعای حق تعیین سرنوشت بکند. حرفش مثل این است که بگوییم درخواست بیمه برای کارگرانی که بیمه دارند نیست بلکه برای کارگرانی است که بیمه ندارند. این همان‌گویی شریفه متناقض است و در نتیجه ممتنع. لنین اگر مساله ملی را در دستور کار خود قرار داد، بستر سوسیالیستی آن را مد نظر داشت و در نسبت با انکشاف مبارزه طبقاتی به پشتیبانی آن درخواست نه مساله ملی از نوع ترهات ذهن پریشان و مستاصل شریفه. همانا که حقیقت طبقاتی است، نه احمقانه.